3/3/1391

عنوان کلی مساله : آیا موارد عموم و خصوص من وجه داخل در اخبار علاجیه است یا نیست؟

در مورد این فرمایش آقای خوئی صحبت می کردیم که ایشان فرموده بودند: بعضی از احکام مربوط به دال است، بعضی از احکام مربوط به دلالت است وقتی گفته می شود «خرج من فی البلد» اگر یک فرد از افراد شهر خارج نشده باشد این کلام دروغ است، چون دروغ حکم دال است و به مقتضای وحدت دال دروغ هم واحد است ولی بعضی وقت ها احکام مربوط به دلالت است و در این جمله و لو دال واحد است ولی دلالت های عدیده دارد این دال واحد بر خروج های عدیده ای دلالت دارد.

بنابراین اگر در جمله ای حکم مربوط به دلالت بود این جا حکم به تعدد دلالات متعدد می شود مثل این که اگر گفته باشد من فی البلد فاسقٌ این جا به عدد افراد بلد غیبت صورت گرفته است بنابراین احکام هم بر این بار می شود.

 این جا یک توضیحی دادیم در جلسۀ قبل که غیبت از احکام دلالت است این گونه نیست، غیبت و بعضی از امور مشابه غیبت مثل قذف این ها از مقولۀ توهین و احترام هستند، توهین و احترام به اعتبار این هست که این کلام شأن یک نفر را پائین می آورد یا شأن چند نفر را پائین می آورد یا از آن طرف احترام است که گفتیم که همۀ افراد مدرسه درس خوان هستند که آیا ما با این کلام شأن یک نفر را بالا می آوریم یک احترام است یا احترام عدیده، روشن است که این جا احترام عدیده است و مجرد وحدت احترام وحدت دال است ما می گوئیم هم دالش واحد است و هم دلالتش وحدانی است. به دلالت وحدانی دال واحد، احترامات عدیده را موجب می شود یا در جملۀ «جمیع من فی البلد فساق» دال واحد به دلالت وحدانی توهین های عدیده را به دنبال دارد.

البته این نکته را توجه فرمائید خود توهین، این که به لفظ واحد باشد یا نباشد در درجه توهین فرق دارد این که یک نفر را به عینه بگوید هذا فاسقٌ یا این که بگویند همۀ این افراد فاسق هستند آن تفاوت دارد یک جهت تفاوتش هم این است که گاهی اوقات تجوزاً به جمیع افراد بلد می گوئیم همه آنها فاسق هستند همین که اکثریتشان فاسق باشند تعبیر همه می شود احتمال همین معنا هم که برود کافی است آن درجۀ توهینی که به کار برود فرق دارد.

 می خواهم بگویم نکات مختلف است اساساً این که بعینه یک نفر را قرار بدهد خود این هم فرق دارد. حتی اگر بدون استثناء بگوئیم آن هم تفاوت دارد.

 به هر حال این که به جملۀ عام یک نفر مورد توهین قرار بگیرد یا به جملۀ خاص مورد توهین قرار بگیرد درجه استخفافی که با این جمله ایجاد می شود فرق می کند. غرض من این نیست که درجۀ استخفاف و توهین یکی است بحث این است که به هر حال انحلالی است یعنی هر فردی جداگانه مورد اهانت قرار گرفته است حالا اگر مطلق توهین حکمی داشته باشد طبیعتاً این جا تک تک افراد مطلق توهین در موردشان تحقق پیدا کرده است ولی اگر، توهین به لفظ خاص حکمی داشته باشد یعنی آن درجۀ شدید توهین حکمی داشته باشد(نه مطلق توهین) این گونه احکام بار نمی شود.

ما یک دال، یک دلالت و یک مدلول داریم، گاهی اوقات ما از واقعه های متعددی داریم کشف می کنیم یعنی ما یک کشف داریم می کنیم ولی از واقعه های متعدده، یعنی آن چیزی که مد نظر من است این است که دلالت متعدد نیست، مدلول متعدد است آنهم نه مدلول بالذات بلکه مدلول بالعرض، ما یک وقت یک صورت ذهنی در ذهن مخاطب ایجاد می کنیم، این صورت ذهنی که در ذهن مخاطب ایجاد می کنیم خودش منحل می شود به صورت های ذهنی متعدد، یک وقت غرض ما این نیست که صورت های ذهنی متعدده ای مستقیماً ایجاد کنیم فرض کنید با واسطه می گوئیم جمیع من فی البلد فساق یک تصویر عام که در ذهن مخاطب می آید خودش تطبیق می کند که زید از جمله افراد «من فی البلد» است پس او هم فاسق است. یک نوع صغری و کبری چینی اتوماتیک وار در ذهن مخاطب انجام می شود. ولی آن چیزی که مستقیماً کلام به او حکایت دارد یک تصویر وُحدانی است این تصویر وحدانی در عالم واقع از چیزهای متعدد حکایت می کند.

 این جا اساساً چیزی که در فرمایش مرحوم آقای صدر و فرمایش مرحوم آقای خوئی است و به عنوان یک اصل مفروض گرفته شده است این است که اگر مدلول متعدد باشد کانَّ دلالت ها متعدد است. به تبع تعدد مدلول،دلالت ها هم متعدد کرده است. این مطلب مطلب نا تمامی است.ببینید این که ما می گوئیم این جا مدلول متعدد است نه این که ذاتاً چنین باشد. خود آقای صدر هم قائل نیست که خود مدلول ذاتا ًمتعدد است بحث این است که در حکم متعدد است یعنی مدلول ما منحل می شود به عدد افرادی که وجود دارد. بحث این است که انحلال ثبوتی با انحلال اثباتی فرق دارد و عدم تفکیک بین این دو در جاهای مختلفی اثر گذار است ببینید حالا من بعضی جاهایی که این دو تا مقام خلط شده است می گویم تا این قضیه یک مقدار روشن بشود.

 یک بحثی مطرح است در این که عام بعد از تخصیص آیا در تمام باقی حجت است یا حجت نیست؟

 یک سری تقریباتی برای انحلال هست که در بحث خودش مطرح شده است. یک اشکالی در کلام علماء درباره «حجیت در تمام باقی» شده است که بیاناتی که در این مورد دارند فوقش عام استغراقی را دلالت کند چون در عام استغراقی حکمی که عام متکفل بیانش است به عدد افراد عام منحل می شود می گوئیم اکرم العلماء یعنی این عالم را اکرام کن آن عالم را اکرام کن... یعنی حکم متعدد به تعداد افراد عالم می شود اکرامُ هذا العالم واجبٌ اکرام هذا العالم واجبٌ... هکذا به عدد افراد علماء قضایای منحل شده ای از این جمله حاصل می شود. اما اگر عام ما به نحو استغراقی نباشد به نحو مجموعی باشد مثل این که الایمان بالائمه واجب این جا ایمان به ائمه که واجب است یعنی ائمه به عنوان کل ایمانش واجب است. به طوری که کسی که به 11 امام معتقد باشد با کسی که اصلاً به ائمه اعتقاد نداشته باشد حکم واحد را دارد. ایمان بما هومجموع مطلوب شارع است کسی که یکفر ببعض مثل کسی که یکفر بالکل است. بنابراین گفته اند که وجوب ایمان به ائمه انحلال پیدا نمی کند که ایمان ها جدا جدا وجوب مستقل داشته باشند انحلالی نیستند و به نحو ارتباطی هستند بنابراین این جا چگونه می گوید مثلاً « اکرم مجموعَ من فی البلد» ما دانستیم که بعضی از افراد شهر وجوب اکرام ندارند این انحلالی ندارند که شما بگوئید که نسبت به بعضی که وجوب اکرام ندارند این عام را می گذارید کنار و نسبت به باقی به عام تمسک می کنیم. این تفکیکی که این جا ایجاد شده است اساساً اشکال فقط در عام استغراقی پاسخ داده شده است و گفته اند در عام مجموعی این اشکال نمی آید خلط بین انحلال در مقام ثبوت و انحلال در مقام اثبات است.

 ببینید این دو تا مطلب هم با همدیگر ملازمه ندارند ممکن انحلال در مقام ثبوت باشد و در مقام اثبات نباشد و بالعکس.

 توضیح ذلک:: این که متکلم اکرام همۀ علماء را واجب می کند این باعث نمی شود که کلام ما ظهورات عدیده ای داشته باشد به تعداد افراد ظهورات ندارد. درست است آن حکمی که در اکرم العلماء به نحو استغراقی وجود دارد منحل می شود یعنی انحلالش ثبوتی است ولی انحلال ثبوتی انحلال اثباتی را نمی آورد.

 معنای انحلال اثباتی این است که به تعداد افراد عالم ظهورات مستقل داشته باشد که هر ظهوری موضوع مستقل بر ادلۀ حجیت باشد . این گونه نیست که هر کدام از این ها را اگر به حجیتش قائل نباشید مخالفت مستقلی با اصل کرده باشد.

 فرض کنید اگر ما این را فهمیدیم که متکلم در مقام بیان نبوده است یعنی و لو گفته باشد همۀ علماء را اکرام کن مرادش این بوده است که اکثریت علماء باید اکرام بشود در مقام بیان مستثنیات نبوده است حالا بین این که 999 نفر واجب اکرام باشند یا 998 و یا 997 نفر مورد اکرام باشند همۀ افرادی که عنوان اکثریت به آنها صدق می کند این گونه نیست که اگر 997 نفر واجب الاکرام باشند مخالفت ظاهر بیشتری وجود داشته باشد چون این ها همه ناشی از یک ظهور وحدانی است که آن ظهور وُحدانی این است که عام ظهور بدویش این بوده که مراد ، استغراق حقیقی است ما رفع ید کردیم به استغراق عرفی، استغراق عرفی هم هر مقدار باشد استغراق عرفی است فرق ندارد که کم باشد یا زیاد باشد.

این انحلالی که در مقام ثبوت است ، انحلال در مقام اثبات و تعدد ظهورات را به دنبال ندراد. کما این که آن طرف قضیه هم همین است اگر جایی انحلال در مقام ثبوت نباشد مثل عام مجموعی ولی در مقام اثبات این ها منحل باشند این هر کدام ظهورات عدیده ای داشته است که من این را توضیح می دهم که کجا ظهور عدیده داریم و کجا نداریم. مثلا ما می دانیم این پل را همۀ افراد این شهر دست به دست هم داده اند ساخته اند این پل یک نفره ساخته نشده است ساخت پل به یک مجموعه ای وابسته بوده است می گوید من تحقیق کردم در ساخت پل تک تک افراد این جامعه شرکت داشته اند بررسی کرده ام استقراء کرده ام تک تک افراد دخالت داشته اند. بعد من قهمیدم که فلان اقایی که در شهر است دخالت نداشته است این که من فهمیدم نسبت به آن فرد اشتباه کرده است یا نسبت به آن فرد به دلیل این که مثلاً تقیه کرده است آن شخصی بوده است که نسبت به او می ترسیده؛ همه بوده اند غیر از او، ولی به خاطر موقعیتی که او داشته است می ترسیدند و نمی توانستند او را استثناء کنند و بگویند مگر آن آقای خاص، نه نسبت به او تقیه کرده اند و تقیه نسبت به او باعث نمی شود نسبت به بقیه افراد تقیه یا اشتباه کرده باشد. به هر حال علتش چیست؟ علتش این است که اشتباه هرفرد مستقل از اشتباه هر فرد دیگر است. و لو آن حکمی که من می خواهم متفرعش کنم آن حکم ساختن پل است به وسیله این مجموعه ، ولی این مجموعه و ولو انحلالی نیست ولی دال ما چون تعدد دارد یعنی اگر اشتباهی رخ داده باشد اشتباهاتشان مستقل از هم است ما می توانیم در تک تک موارد به این ها تمسک کنیم.

 مثلاً فرض کنید شما در مورد نماز، ببینید اگر انحلال انحلال ثبوتی نباشد مثلاً حکم وحدانی باشد ممکن است دلیل اثباتی ما اصلاً متعدد باشد یعنی چند دلیل از یک انحلال ثبوتی حکایت کنند مثلاً نماز یک واجب وحدانی است یک دلیل می گوید که تکبیره الاحرام جزءٌ للصلاه یک دلیل دیگر می گوید الحمد جزء للصلاه دلیل سوم می گوید الرکوع جزء للصلاه این ادله هر کدام ظهور مستقل دارند و لو از یک شیءای حکایت می کنند که انحلالی نیست. مجرد این که این ها به هم کار ندارند ممکن است متکلم در جزء اول تقیه کرده باشد راوی تعمد کذب داشته باشد اشتباه کرده باشد همۀ عواملی که منشأ مخالفت یک خبر با واقع می شود مستقل از عامل دیگر است. مجرد این که آن واقع انحلال یابد اخبار متعدد را یکی نمی کند اخبارش متعدد است و به همدیگر ربطی ندارند. کما این که اگر خبر واحدی باشد که به دلیل تعدد سبب یعنی ما از قبل می دانیم که این ناشی از یک استقراء است که استقراء به تک تک افراد تعلق می گیرد به دلیل تعدد سبب د رحکم اخبار عدیده باشد باز هم هیمن جور است. یعنی در واقع آن چیزی که در باب حجیت عام در تمام باقی ملاک است آن این است که آیا ظهورات عدیده است یا عدیده نیست وحدت و تعدد ظهورات را باید در نظر گرفت که عوامل وحدت و تعدد ظهورات زیاد است که حالا من بعد توضیح بیشتر این مطلب را خواهم داد که کجا ها ظهورات انحلالی است و کجا ها ارتباطی است.

 یک مثالی دیگر هم بزنم مرحوم شیخ در بحث تخصیص مطلبی دارد که اگر عامی عموم یا اطلاق ازمانی داشته باشد نسبت به یک فرد در یک زمان خاص تقیید یا تخصیص خورده باشد، نمی دانیم این فرد خاص به طور دائم از تحت آن عام خارج شده است یا فقط در آن زمان خاص بوده است. دوران امر بین تخصیص عموم افرادی یک فرد به طور کامل یا تخصیص ازمانی است که بحث است که باید استصحاب حکم مخصص کرد یا تمسک به عموم ازمانی؟ آن بحث معروف.

 مرحوم شیخ انصاری یک تفصیلی دارند ایشان فرموده اند باید دید آیا عام نسبت به زمان مفرّد است یا مفرِّد نیست. تعبیر مفرد و عدم مفردیت را مطرح کرده اند که این بحث را هم در مکاسب و هم در رسائل مطرح کرده است و بحث پخته ترش در مکاسب است.

 محشین هر دو کتاب و اصولیین بعدی و فقهاء بعدی آمدند عبارت را تفسیر کنند یک عده ای مثل محمد کاظم یزدی در حاشیه مکاسب، آقای خوئی و عده ای کلام شیخ را ناظر به تفصیل بین عام مجموعی و عام استغراقی گرفته اند تصور کرده اند که ایشان می خواهد بگوید عموم ازمانی یک موقع به نحو استغراقی است مفرِّد است، گاهی اوقات به نحو مجموعی است مفرد نیست.

 حاج آقا در آن بحث متعرض شدند که این آقایان اصلاً کلام شیخ را متوجه نشده اند و در کلام خود شیخ عباراتی است که اصلاً کلام شیخ ناظر به این بحث نیست حالا من نمی خواهم به این بحث بپردازم. خود شیخ مثال هایی می زند واضح است که مطلب این نیست.

 بحث این است که آیا ظهور عام نسبت به ازمنه ظهور انحلالی است یا ظهور غیر انحلالی است. انحلال در مقام اثبات محط نظر شیخ است. اگر ظهور انحلالی باشد اصاله الظهور در هر فرد در هر زمان مستقل است یعنی اگر صد تا فرد داشته باشیم و صد تا زمان هم داشته باشیم صد صد تا ده هزار تا اصاله الظهور داریم.

ولی اگر گفتیم نه، نسبت به زمان اصاله الظهور انحلالی نیست فقط نسبت به افراد انحلالی است معنایش این است که صد تا اصاله الظهور داریم این که یک فرد از تحت این عام در یک زمان خاص خارج بشود یا در کل ازمنه خارج بشود یک مخالفت ظاهر است نه ،به عدد ازمان مخالفت های عدیده وجود دارد. شیخ حرفش این است که آیا تخصیص ازمانی بیشتر مخالفت ظهور دارد یا ندارد. مفردیت و عدم مفردیت به لحاظ انحلال در مقام اثبات است و به آن انحلال ثبوتی اصلاً کاری ندارد و باید بحثش را جدا کرد.

انحلال ثبوتی تقریباً واضح است و بحث هایش را باید در جای خودش کرد انحلال ثبوتی در کجا هست حقیقتش چیست؟ یک سری بحث هایی وجود دارد به تناسب آن بحث احکام قانونیه باید مطرح بشود که امام اصلاً این جا منکرش هستند و می گویند در احکام شخصی جاری است و در احکام قانونی نیست، درست یا نادرست هر چه است باید در جای خودش بحث بشود.

 بحثی که این جا مطرح است انحلال اثباتی است و تابع این است که منشا مخالفت اصل در هر دلیل متعدد است یا نیست؟

 مثال: یک بنده خدایی آمده است به ما یک خبر می دهد، که در این اتاق سقف پائین آمد و هر که در اتاق بود از بین رفت، یک وقت است این که می گوید هر که در اطاق بود از بین رفت، یک عامل وحدانی یک استدلال وحدانی پشتش بوده است و آن این بوده است که این سقف خراب شده است و سقفی که به این اندازه خراب شده است کسی زنده باقی نمی ماند خب حالا ما این احتمال را بدهیم که راوی اشتباه کرده است این سقفی که پائین آمده است سقف سالن کناری بوده است سقف این سالن نبوده است این جا یک اشتباه وحدانی یعنی اشتباه گرفتن سقف این اتاق منشا شده که این مطلب را بگوید این جا من اگر پنجاه نفر که داخل این اتاق هستد دیدم یک نفرشان بیرون است همین منشا می شود احتمال بدهم که اشتباه کرده است . این جا نسبت به افراد دیگرهم نمی شود جاری کرد. چون اگر دروغ گفته باشد یا احتمال اشتباه که روشن تر است که ممکن است یک منشا وحدانی داشته باشد جایی که منشا وحدانی دارد اشتباه به عدد افراد منحل نمی شود.

 گاهی که مبنای إخبار استقراء است اگر یک وقت است تک تک افراد را استقراء کرده است این جا اخباراتش هم به منزله اخبارات عدیده است چون وقتی که شارع حکم می کند که این آقا را صادق فرض کن، صادق به معنای این که نه تعمد کذب دارد و نه اشتباه، یعنی احتمال اشتباهش را ملغی کن باید ببینیم احتمال یک اشتباه است یا احتمالات اشتباهات عدیده است که اگر اشتباهات عدیده است شارع وقتی می گوید قولش را بپذیر اشتباهاتش را کلا اشتباه قرار نده یعنی می خواهد بگوید تمام اشتباهاتش را ترتیب اثر نده، و این جا احتمالات متعدد است.

باید دید منشا مخالفت یک دلیل به چه جهت است:

1. عدم صدور: دلیل که صادر نشده است ممکن است راوی دروغ گفته باشد،دروغ هم دو جنبه دارد ممکن است انحلالی باشد و ممکن است انحلالی نباشد.
2. اشتباه : اشتباه کرده باشد که اشتباه فرق دارد، آن اشتباه ناشی از استقراء است هر اشتباهی با اشتباه با چیزهای دیگر مختلف است.
3. عدم ضبط: که خود دو گونه است یک وقت به خاطر این است که خود شخص ضابط نیست. ضابط نبودن شخص، خودش یک سبب وحدانی است. یک وقت است خود شخص ضابط است این جا شخص اشتباه کرده است. یعنی باید دقیقاً آن اخباری که طرف می دهد تحلیل کنیم عواملی که سبب می شود این اخبار مخالف واقع در آید را یکی یکی جدا کنیم و ببینیم کدام به نحو انحلالی و کدام یک به نحو استقرائی است.

البته یک نکاتی در بحث هست که من نمی خواهم وارد آن بشوم به نظر من نیاز به دقت دارد، درجایی که نمی دانیم آن سبب وحدانی است یا متعدد است اصل اولی چیست؟ آیا عقلاء این جا اصلی دارند یا اصلی ندارند آیا عقلاء به اعتبار نو ع موارد امارۀ کلی قرار می دهند یا قرار نمی دهند؟ مثلاً ممکن است بگویم :جاهایی که نوعاً استقراء افراد است عقلاء این را در حکم احکام عدیده می گیرند ؛ جایی که نه، نوعاً بر مبنای اسقراء نیست مثلاً بر مبنای برهان است و ممکن است آن برهان کبرایش اشتباه باشد. برهان ها که از شکل اول تشکیل می شود یک صغری دارد و یک کبری ، کبری خیلی وقت ها ناشی از یک نوع چیزهای وجدانی است مثلاً می گوئیم زید عالم است کل من فی البلد عالم و عالم وجوب احترام دارد این ممکن است به خاطر این که عقلاً بین عالمیت و وجوب اکرام یک نوع ملازمتی دیده است این کبری را ذکر کرده است .

خیلی وقت ها به خصوص آن کبرای قیاس ناشی از استقراء نیست ناشی از یک منشا واحدی است به استقراء ربطی ندارد. یعنی در واقع ممکن است بگوئیم این که در نوع موارد به نحو اسقرائی است یا به نحو غیر اسقرائی ! خود این یک ظهور می دهد که این دلیل در انحلال در مقام اثبات باشد یا نباشد؟

عمدۀ قضیه این است که ما باید به هر حال منشا اشتباه را تفکیک و تحلیل کنیم ، مثلاً شهید صدر می گوید گاهی اوقات علتی که مخالفت ظاهر پیش می آید تقیه ای در کار است. ما بحث این را سابقاً کردیم که تقیه نسبت به افرادی است که تحت دلیل هستند انحلالی هستند و مثال زدیم به آن وصیتی که امام صادق ع انجام می دهند. امام صادق ع وصیت می کنند که وصی من عبارت است از خلیفه و امیر مدینه و همسرم و عبد الله افطحی و موسی که اهل دقت فهمیده بودند که این ها نسبت به خلیفه و آن امیر مدینه از باب تقیه بوده اند و همسر هم نمی توانست امام باشد امام باید مرد باشد این که فرزند بزرگ را اکتفاء به نامش نکرده است فرزند کوچک هم نام برده است اگر فرزند بزرگ اشکالی نداشت اکتفاء به او می کرد این که فرد دیگری ضمیمه کرده است، بحث این است که نسبت به چهار مورد تقیه است یک نوع از تقیه است. تقیه به خاطر حفظ مورد پنجم است.

 ولی مجرد این که می فهمند این چهار مورد وصی قرار دادنشان برای بیان حکم واقعی نیست باعث نمی شود مورد پنجم را هم بگویند که برای بیان حکم واقعی نیست. اکثر موارد حتی اگر تقیه ای باشد دلیل نمی شود همه موارد تقیه باشد: فرض کنید من می خواهم به یک شخص خاصی پولی را بدهم که یک کاری فرض کنید در کارهای جاسوسی یک نفری که جاسوس است؛ یک گروه هستند که ده نفر هستند من به هر ده نفر پولی را می دهم که به ازاءی کاری که کرده باشند تا به ان جاسوس واقعی هم پولی داده باشم؛ این و لو نه نفرشان متعلق انگیزه حقیقی نیست ولی مجرد این که این نه نفر غیر واقعی است باعث نمی شود که نفر دهم غیر واقعی باشد. می خواهم بگویم این ها انحلالی است و به هم ربطی ندارند ، آقای صدر یک جا تعبیر می کند که یک نوع وحدت سیاقی وجود دارد که اگر امام ع در جزء المدلول تقیه کرده است در کل مدلول باید تقیه کرده باشد. نه، فرض کنید امام ع یک عامی به کار برده است قسمتی از عام موافق عامه است. توجه کنید بحث ما بحث عموم و خصوص من وجه است از این جهت است. عموم و خصوص من جه اگر باشد ممکن است نسبت به مجمع فقط تقیه ای باشد . تقیه بودن نسبت به مجمع ملازمه ندارد تقیه نسبت به افراد دیگر هم باشد.

خلاصه بحث ما این است که باید بین انحلال ثبوت و انحلال اثبات تفکیک کرد و من بحث انحلال در اثبات را بحث جدایی ندیده ام! یکی از بحث هایی که خیلی نیاز است مواردش تفکیک بشود انحلال در دلالت اثباتی است، در جاهایی که شک داریم چه کار باید کرد، خیلی احکام انحلال در اثبات دارد و طرح نشده است طرح درست حسابی نشده است که چه کار باید کرد.